



Sheikh M o h a m m a d H a s s a n V a k i l i

## خواجہ نصیرالدین طوسی و عرفان

تاریخ انتشار: سه شنبه ۲ صفر ۱۴۳۶

## مُعْجِزَاتُ الْعَالَمِ

خواجه نصیرالدین طوسی از بزرگان عرفای شیعه و مدافعان وحدت وجود است که جنبه‌های عقلی و نقلی وی بر جنبه عرفانیش سایه افکنده است. در این مقاله تلاش شده تا با بررسی آثار وی همچون اوصاف الأشراف و آغاز و انجام و نامه‌های او به صدرالدین قونوی گوشه‌هایی از این جنبه خواجه آشکار گردد و برخی از شبهاتی که در این زمینه مطرح شده است پاسخ داده شود.

### فهرست

- ۱-۱- خواجه نصیرالدین طوسی و عرفان
- ۲-۱- اوصاف الأشراف
- ۲-۱-۱- متن اوصاف الأشراف
- ۱-۱-۱- چند نکته در رابطه با کتاب اوصاف الأشراف
- ۱-۱-۲- نکته اول: تاریخ کتابت اوصاف الأشراف
- ۱-۲-۱- نکته دوم: آیا خواجه به آنچه نگاشته معتقد بوده است؟
- ۱-۳-۱- نکته سوم: اعتقاد خواجه به وحدت وجود
- ۱-۴-۱- نکته چهارم: اعتقاد خواجه به بایزید و حلاج
- ۳-۱- نامه‌های خواجه به صدر الدین قونوی
- ۳-۱-۱- نامه اول [۹]
- ۳-۲-۱- نامه دوم
- ۲-۱-۱- چند نکته
- ۴-۱- آغاز و انجام
- ۴-۱-۱- فرمایش علامه حسن‌زاده آملی مدّظله در شرح خطبه
- ۵-۱- ارتباط خواجه با عطار نیشابوری
- ۶-۱- کشف‌المراد

## خواجه نصیرالدین طوسی و عرفان

### مقدمه

اگر به تاریخ مکتب تشیع نظر کنیم چهره‌های درخشان جهان تشیع در قرون هفتم تا یازدهم همگی یا رسماً عارف بوده‌اند و یا هیچ مخالفتی با جریان‌های تصوّف و عرفان شیعی نمی‌کرده‌اند ولی مع الأسف جنبه‌های عرفانی بسیاری از بزرگان شیعه تحت الشعاع جنبه‌های فقهی، اصولی، فلسفی و کلامی ایشان قرار گرفته است. یکی از این بزرگان مرحوم خواجه نصیرالدین طوسی قدّس سرّه القدوسی است.

خواجه طوسی در میان عالمان شیعی جایگاهی مخصوص داشته است و تا چند قرن بزرگان شیعه از وی با تعبیر «افضل المتأخرین» یا «اعلم المحققین من المتقدمین و المتأخرین» [۱] یاد می‌کردند. علامه حلی که مدتی شاگردی خواجه را در جوانی نموده است چنین می‌فرماید که وی نه فقط در علوم عقلی، بلکه در علوم نقلی نیز سرآمد اهل عصر خود بود. [۲]

خواجه طوسی با نوشتن کتاب تجرید الاعتقاد مهمترین اثر کلامی شیعی را رقم زد که تا مدت‌ها مدار درس و بحث در حوزه‌های علمیه شیعه و سنی بود و با درایت و تدبیر خود در امر وزارت زمینه‌های رواج تشیع را به خوبی فراهم کرد.

از این رو گرایش‌های فکری خواجه نصیرالدین تأثیر فراوانی بر دوره‌های بعدی گذاشت و اعتقاد وی به عرفان – در کنار سید ابن طاووس و کمال الدین میثم - سبب شد که پس از قرن هفتم عرفان در میان عالمان شیعی رواجی چشمگیر بیابد.

گرایش‌های عرفانی خواجه در میان ارباب تراجم معروف است و او را رسماً صوفی می‌شمارند [۳]. این گرایش‌ها را می‌توان از طرق آثار برجای مانده از وی بررسی کرد. این مقاله به دنبال بررسی چند اثر خواجه در این زمینه است.

### اوصاف الأشراف

مهمترین اثر خواجه در باب عرفان کتاب اوصاف الأشراف وی است که از بهترین آثار وی نیز می‌باشد. منظور از «اشراف» اهل سیر و سلوک می‌باشد و خواجه در این کتاب به بیان مقامات اهل سلوک پرداخته است. برخی از فرازهای کتاب مطالبی است که ممکن است از علمای ظاهر نیز صادر شود ولی قسمت‌های پایانی این رساله فقط با مذاق عارفان محقق سازگار است و نشان از اعتقاد وی به عرفان و وحدت وجود دارد. ما ابتدا عبارات وی را در این باب ذکر می‌نمائیم و سپس به تذکر نکاتی پیرامون کتاب و این عبارات می‌پردازیم.

### متن اوصاف الأشراف

«باب پنجم در ذکر حالهائی که اهل وصول را سانج شود.

## فصل چهارم (در توحید)

قال الله تعالى سبحانه : و لا تجعل مع الله إلهاً آخر.

توحید یکی گفتن و یکی کردن باشد؛ و توحید به معنی اول شرط باشد در ایمان که مبدء معرفت بود به معنی تصدیق با آنکه خدای تعالی یکی است «آما الله اله واحد». و به معنی دوم کمال معرفت باشد که بعد از ایمان حاصل شود، و آن چنان بود که هرگاه که موقن را یقین شود که در وجود جز باری تعالی و فیض او نیست، و فیض او را هم وجود به انفراد نیست، پس نظر از کثرت بریده کند و همه یکی داند و یکی بیند، پس همه را با یکی کرده باشد در سرّ خود از مرتبه «وحده لا شریک له فی الإلهیه» بدان مرتبه رسیده که «وحده لا شریک له فی الوجود».

و در این مرتبه ما سوی الله حجاب او شود، و نظر به غیر الله شریک مطلق شمرد و به زبان حال بگوید :

«أنى وجهت وجهى للذى فطر السموات و الارض حنيفاً مسلماً و ما أنا من المشركين».

## فصل پنجم (در اتحاد)

قال الله تعالى سبحانه : لا تدع مع الله الها آخر لا اله الا هو

توحید یکی کردن است و اتحاد یکی شدن . آنجا «ولا تجعل مع الله إلهاً آخر» و اینجا «لا تدع مع الله إلهاً آخر» چه در توحید شائبه تکلفی هست که در اتحاد نیست.

پس هر گاه که یگانگی مطلق شود و در ضمیر راسخ شود تا به وجهی به دوئی التفا ننماید به اتحاد رسیده باشد.

و اتحاد نه آن است که جماعتی قاصر نظران توهم کنند که مراد از اتحاد یکی شدن بنده با خدای تعالی باشد ، تعالی الله عن ذلك علواً كبيراً . بل آن است که همه او را ببینند بی تکلف آنکه گوید هر چه جز او است از او است پس همه یکی است ، بل چنانکه به نور تجلی او تعالی شأنه بینا شود غیر او را نبیند ، بیننده و دیده و بینش نباشد و همه یکی شود.

و دعای منصور حسین حلاج که گفته است :

بینی و بینک اینی ینازعی

فارفع بفضلک انی من البین

مستجاب شد و انیت او از میان برخاست تا توانست گفت :

«أنا من أهوى و من أهوى أنا»

و در این مقام معلوم شود که آن کس که گفت: «انا الحق» و آنکس که گفت: «سبحانی ما أعظم شأنی» نه دعوی‌ی الاهیت کرده‌اند، بل دعوی‌ی نفی اثیت خود و اثبات اثیت غیر خود کرده‌اند و هو المطلوب.

### فصل ششم (در وحدت)

قال الله سبحانه: لمن الملك اليوم لله الواحد القهار

وحدت یگانگی است، و این بالای اتحاد است، چه از اتحاد که به معنی یکی شدن است بوی کثرت آید، و در وحدت آن شائبه نباشد، و آنجا سکون و حرکت، و فکر و ذکر، و سیر و سلوک، و طلب و طالب و مطلوب، و نقصان و کمال همه منعدم بشود که: «إذا بلغ الكلام إلى الله فامسكوا».

### باب ششم در فنا

قال الله تعالى: كل شيء هالك الا وجهه

در وحدت، سالک و سلوک، و سیر و مقصد، و طلب و طالب و مطلوب نباشد، کلّ شیء هالک الا وجهه، و اثبات این سخن و بیان هم نباشد و نفی این سخن و بیان هم نباشد. و اثبات و نفی متقابلانند و دوئی مبدء کثرت است؛ آنجا نفی و اثبات نباشد، و نفی نفی و اثبات اثبات هم نباشد، و نفی اثبات و اثبات نفی هم نباشد.

و این را «فنا» خوانند، که معاد خلق با فنا باشد و همچنانکه مبدء ایشان از عدم بود:

«كما بدء کم تعودون»

و معنی فنا را حدی با کثرت است: «کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذوالجلال و الاکرام»، فنا به این معنی هم نباشد، هر چه در نطق آید و هر چه در وهم آید و هر چه عقل بدان رسد جمله متنفی گردد.

«الیه یرجع الأمر کله». این است آنچه در این مختصر خواستیم که ایراد کنیم، و اینجا سخن منقطع است. و السلام علی من اتبع الهدی، سبحان ربک رب العزه عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین و الصلوه و السلام علی سیدنا محمد و آله الطاهیرین الطیبین الذین هم نقلوا من أصلاب الطاهیرین الی ارحام المطهرات و الذین اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا. [۴]

### چند نکته در رابطه با کتاب اوصاف الأشراف

#### نکته اول: تاریخ کتابت اوصاف الأشراف

کتاب اوصاف الاشراف را خواجه به تقاضای شمس الدین محمد جوینی (م. ۶۸۳) وزیر هلاکو (م. ۶۶۳) و سپس اباقاخان (م. ۶۸۰) و سپس تکودار (معروف به سلطان احمد) نگاشته است. [۵]

اوصاف الاشراف به قرینه مقدمه آن پس از اخلاق ناصری نوشته شده و اخلاق ناصری در قلاع اسماعیلیه در حدود ۶۳۳ تمام شده است. [۶] از سوئی خواجه در ۶۵۴ از قلاع اسماعیلیه نجات یافت و وزارت شمس الدین جوینی در ۶۶۱ آغاز شده است [۷] و خواجه در مقدمه از وی با تعبیر «ملك الوزراء في العالمين، صاحب دیوان

الممالک، مفخر الاشراف و الاعیان، مظهر العدل و الاحسان، افضل و اکمل جهان، ملجأ و مرجع ایران» نام می‌برد که نشان آنست که کتاب در دوره وزارت وی تألیف شده است. لذا تألیف کتاب مسلماً پس از ۶۶۱ خواهد بود.

### نکته دوّم: آیا خواجه به آنچه نگاشته معتقد بوده است؟

برخی از مخالفین عرفان ادعا کرده‌اند که این دست مطالب خواجه از سر تقیه و در دوران اسارت در قلاع اسماعیلیه صادر شده است. با توجه به آنچه گذشت این سخن خطاست؛ بلکه این مطالب مربوط به عصر وزارت خواجه و عزّت و استقلال و بسط ید وی است.

برخی دیگر از مخالفین عرفان نیز ادعا کرده‌اند که این دست تألیفات از بزرگان شیعه از باب بیان اعتقاد نیست؛ بلکه بدین جهت بوده که می‌خواستند تبخّر خود را در علوم مختلف نشان داده و اثبات کنند که به همه علوم مسلطند.

این سخن نیز نه با تعابیر رساله اوصاف الأشراف سازگار است و نه با دیگر آثار بر جای مانده از وی.

در آغاز کتاب اوصاف الاشراف چنین آمده است:

«اما بعد، محرر این رسالت و مقرر این مقالت «محمد الطوسی» را بعد از تحریر کتابی که موسوم است به «اخلاق ناصری» و مشتمل است بر بیان اخلاق کریمه و سیاسات مرضیه، بر طریقه حکما، اندیشه‌مند بود که مختصری در بیان سیر اولیاء و روش اهل بینش بر قاعده سالکان طریقت، و طالبان حقیقت، مبنی بر قوانین عقلی و سمعی، و مبنی از دقایق نظری و عملی که به منزله لب آن صنعت و خلاصه آن فن باشد مرتب کرده‌اند ... و در هر باب آیتی از تنزیل مجید که «لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه» که به استشهاد وارد بود ایراد کرد، و اگر در اشاره به مقصود مصرّح نیافت بر آنچه به آن نزدیک بود اقتصار کرد. [اوصاف الأشراف، ص ۴۰۳]»

از این عبارات روشن است که مطالب کتاب از دید خواجه مشتبه سخنان باطل و بافته‌های صوفیه نیست که خواجه جهت ابراز فضل خود و تسلط بر این علوم آن را نگاشته باشد بلکه آن را « بیان سیر اولیاء و روش اهل بینش بر قاعده سالکان طریقت، و طالبان حقیقت، مبنی بر قوانین عقلی و سمعی، و مبنی از دقایق نظری و عملی» می‌داند.

اگر خواجه از مخالفان اهل عرفان بود، از مدعیان اتحاد و وحدت و فنا به اولیا و اهل بینش و طالبان حقیقت تعبیر نمی‌نمود. و وحدت وجود را از مسائل «مبنی بر قوانین عقلی و سمعی، و مبنی از دقایق نظری و عملی» به حساب نمی‌آورد. آیا خواجه به لعب با آیات قرآن مشغول بوده که فرموده

« در هر باب آیتی از تنزیل مجید که «لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه» که به استشهاد وارد بود ایراد کرد، و اگر در اشاره به مقصود مصرّح نیافت بر آنچه به آن نزدیک بود اقتصار کرد.»؟

گذشته از آنکه در دیگر آثار خواجه نیز از این دست مطالب عرفانی مکرر یافت می‌شود.

بر همین اساس است که جمعی از متخصصین فن تراجم بر اساس همین عبارات کتاب اوصاف الأشراف، وی را از معتقدین به عرفان و تصوّف شمرده‌اند. چنانکه صاحب روضات به خاطر همین عبارات خواجه را مدافع حلاج شمرده است و افندی در تعلیقه امل الآمل گوید:

یظهر من أوصاف الاشراف و غیره أنه صوفي. [تعلیقه امل الآمل، ص ۲۹۴]

و مرحوم مدرس رضوی نیز این عبارات را دلیل بر مسلک عرفانی وی قرار داده است [رک: العلامه الخواجه نصیر الدین الطوسی حیات و آثاره، ص ۷۶-۷۸].

### نکته سوّم: اعتقاد خواجه به وحدت وجود

در عبارات گذشته دیدیم که خواجه صراحتاً اعتقاد خود را به وحدت وجود اعلام نمود:

و [توحید] به معنی دوّم کمال معرفت باشد که بعد از ایمان حاصل شود، و آن چنان بود که هرگاه که موقن را یقین شود که در وجود جز باری تعالی و فیض او نیست، و فیض او را هم وجود به انفراد نیست، پس نظر از کثرت بریده کند و همه یکی داند و یکی بیند، پس همه را با یکی کرده باشد در سرّ خود از مرتبه «وحده لا شریک له فی الإلهیّه» بدان مرتبه رسیده که «وحده لا شریک له فی الوجود.»

از این سخن نیز می‌فهمیم که اعتقاد به وحدت وجود در میان شیعه امری شائع بوده است. چراکه خواجه طوسی که پرچمدار مکتب تشیع بوده و همه بزرگان شیعه او را به عظمت ستوده‌اند با صدای بلند ندای وحدت وجود برآورده و احدی از اهل علم وی را مخالف شریعت یا منحرف یا ... نشمرده‌اند.

### نکته چهارم: اعتقاد خواجه به بایزید و حلاج

از نکات جالب این عبارات دفاع از بایزید و حلاج است. بایزید رضوان الله علیه به حسب منابع تاریخی از خواص حضرت امام صادق علیه السلام بوده است و اهل عرفان بر جلالت شأن وی متفقند. ولی حلاج همواره مورد اختلاف بوده است. گرچه صدور توقیع از حضرت صاحب الأمر در لعن وی سخنی باطل و بی‌اساس است، ولی باز هم دفاع از وی چندان آسان نیست. با این وجود مرحوم خواجه طوسی قدس سرّه القدوسی وی را تبرئه کرده و انا الحق گفتن او را نه فقط از سر انانیت و استکبار ندانسته بلکه محصول وصول به عالی‌ترین درجات معرفت و سلوک شمرده است.

### نامه‌های خواجه به صدر الدین قونوی

یکی دیگر از بهترین آثار مرحوم خواجه در شناخت مقام عرفانی وی، نامه‌هایش به عارفان بزرگ عصر خود چون صدرالدین قونوی و عین الدین جیلی و تعابیری است که در آن نامه‌ها به کار رفته است. ما در اینجا به ارائه عبارات آغازین نامه‌های وی به صدرالدین قونوی (جانشین محیی‌الدین عربی و معروف به شیخ کبیر) می‌پردازیم که نشان‌دهنده ارادت فراوان خواجه طوسی به صدرالدین قونوی و طریقه محیی‌الدین عربی

می‌باشد و سپس مروری بر نکات موجود در آن می‌نمائیم. این نامه‌ها در کتابی با نام المراسلات بین صدرالدین القونوی و نصیرالدین الطوسی به عنوان جلد ۴۳ از مجموعه النشرات الإسلامیة با تحقیق کودرون شوبرت در ۱۴۱۶ق در بیروت به طبع رسیده است و قسمتهائی از آن نیز در احوال و آثار خواجه نصیرالدین طوسی تألیف محمدتقی مدرس رضوی نقل گردیده است.

برخی در صحت انتساب این نامه‌ها به خواجه تردید کرده‌اند، ولی انتساب آن از جهت فن تراجم و کتابشناسی مسلم است و نسخ خطی این نامه‌ها مربوط به قرن هشتم بوده و برخی از کسانی که عصر هر دو نویسنده را درک کرده‌اند همچون ابن‌تیمیه از این نامه‌ها گزارش کرده و عده‌ای از ارباب تراجم به این نامه‌ها اشاره نموده‌اند [۸].

### نامه اول [۹]

این نامه در پاسخ به نامه صدرالدین قونوی نوشته شده است و خواجه در آن از برخی نظرات علمی صدرالدین انتقاد می‌ورزد.

«أتانی کتابٌ ما أراه مشابها

لغير كتاب الله من سائر الكتب

أتى من إمام نور الله قلبه

و صيّر مرفوعاً لَدَى سِرِّهِ الحُجُبِ

خطاب عالی مولانا، امام معظم، هادی الامم، و کاشف الظلم، صدر الملة و الدین، مجد الاسلام و المسلمین، لسان الحقیقة، برهان الطریقة، قدوة السالکین الواجدین و مقتدی الواصلین المحققین، ملک الحکماء و العلماء فی الارضیین، ترجمان الرحمن، افضل و اکمل جهان - آدم الله ظله و حرس و بله و طله - ، بخادم دعاء و ناشر ثناء مرید صادق و مستفید عاشق، محمد الطوسی رسید بوسید و بر سر و چشم نهاد و گفت (رباعی):

از نامه تو مُلک جهان یافت دلم

در لفظ تو عمر جاودان یافت دلم

دل مرده بدم، چو نامه بر خوانده شد

از هر حرفی هزار جان یافت دلم

هر چند که در ما تقدّم صیت فضائل و آوازه مناقب آن ذات بی همال استماع کرده بود و بمشاهده خیال مبارک و مطالعه شمائل آن وجود بی نظیر مشتاق شده، و بوصول بخدمت او نیازمند گشته و روزگار در نیل آن مامول مساعدت مبذول نمی‌کرد، همت بر آن می‌گماشت که به کتابت راه استفادت گشاده گرداند، و بمراسلت به آن حضرت بزرگوار توّسل جوید. ناگاه بخت خفته بیدار گشت، و مطلوب حقیقی روی نمود، به



ایراد خطابِ جان‌افزا و مفاوضة دلگشا این بیچاره را مشرف گردانید. و چون در همه فضائل بر همگان متقدم است، - «والفضل للمتقدم» گفته‌اند - درین معنی هم تقدم فرمود، و این مرید محروم را رهین منت و شاکر نعمت گردانید، و جان تشنه شوق او را بزلالِ ینبوع کمال آبی بر لب زد. خدای تعالی آن ظل ظلیل را بر بندگان خویش گسترده دارد. و آن پرتو نور تجلی در میان اهل کمال تابنده و پاینده بحق حقه.

از آن جناب بزگوار دو کتاب نفیس رسانیدند که هر یک در باب خویش بی‌نظیر بود.»

### نامه دوم

این نامه نیز در پاسخ نامه صدر الدین و ارائه جواب‌هائی از برخی سؤالات وی می‌باشد.

«بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي نصب في كل زمان هادياً للخلق إلى الطريق القويم، و مرشداً لهم إلى الصراط المستقيم، و أیده بتأييده حتى جمع بين فضيلتي العلم و العمل و بلغ مقاصد أهل الكمال بقوتی الكشف و النظر، و صار مبیناً لأحكام الشريعة و مشيراً إلى أسرار أهل الحقيقة، سالکاً سبل الخیرات، واصلماً إلى أقصى مقاصد أهل السعادات، نائباً فی العالم لنبيّه المصطفى و حبيبه المجتبی محمد خیر الخلیقة الداعی إلى أشرف الطریقة، صلى الله عليه و على آله و أصحابه و أتباعه، كما نَصَبَ في زماننا هذا المولى المعظم الإمام الأعظم قطب الأولياء و خلیقة الأنبياء، الداعی إلى الحق، الهادی للخلق، صدر الملة و الدین مجد الإسلام و المسلمین محمد بن إسحاق - أدام الله أيامه و أنجح مرامه و أسبغ عليه إنعامه فی دنياه و أخره و مُنْقَلَبه و مثواه إنه مفيض الخیرات و مُنزل البركات و مُجیب الدعوات.

و بعد: فقد وصل من جنابه العالی، الذي يجد أهل العلم و الذوق جميعاً مطالبهم لديه، إلى أحوج خلق الله سبحانه إليه، محمد بن محمد الطوسی کتاب جامع للإرشادات الروحانية إلى الأسرار الربانية متضمناً للطائف الحکمیة و النکت العلمية، مرشداً إلى المعانی الغیبیة و الخطرات الذوقیة. فاستفاد منه بقدر استعداده و جعله عُدَّةً لما يحتاج إليه فی معاده و امتثل أمره النافذ و مرسومه المطاع فی إیراد ما وقف عليه و وصل إليه مما قیل فی المسائل التي حلها لا استطاع، و إن كان قاصراً فهمه عن إدراك ما ینبغی، مقصراً عن أداء حقه على الوجه الذي ینبغی. و بعث ما سنح له إلى بابه الشریف، و جنابه المنیف، لیتشرف بنظره الصائب، و یعرض على رأیه الثاقب. فإن وقع موقع الارتضاء استسعد بذلك خادم الدعاء، و إلا فعذرُه مستغن عن الإیراد و الإصدار و قصور فهمه غیر ممکن أن ینتدرك بالاعتذار.»

## چند نکته

### نکته اول: آیا این تعابیر تقیه است؟

مشهور است که اهل عرفان ادعا می‌کنند بسیاری از عارفان بزرگ شیعه بوده‌اند و بسیاری از تعابیر عارفان را که مناسب با مذاق اهل تسنن است حمل بر تقیه می‌کنند. مخالفین عرفان نیز وقتی به امثال این عبارات از خواجه طوسی می‌رسند گویا مقابله به مثل می‌کنند و ادعا می‌نمایند که این تعابیر ناشی از تقیه است.

غافل از اینکه تقیه در تاریخ شرائط و قرائنی دارد و چنین نیست که هر عبارتی را از هر کس و در هر جا بتوان حمل بر تقیه نمود. اهل عرفان نیز چنین ادعائی ننموده‌اند و آنچه می‌گویند مبنی بر اصولی است که در جای خود باید طرح شود.

در هر حال باید دانست صدرالدین قونوی در زمان خود به هیچ وجه دارای منصبی نبوده که کسی از وی تقیه نموده و بخواهد از خوف، چنین جملاتی بیان کند و ایجاد انس و الفت با سنیان و تقریب بین مذاهب نیز نیاز به این همه غلو و کلمات عجیب گفتن ندارد؛ آن هم از خواجه طوسی که خود دارای مناصب اجتماعی بوده و به راحتی تظاهر به تشیع می‌نموده است [۱۰].

### نکته دوم: اعتقاد خواجه به عرفان و عرفاء

تعابیری که خواجه در این نامه‌ها به کار برده است کاملاً نشان از اعتقاد وی به مقام معنوی صدرالدین دارد. خواجه وی را در این نامه‌ها در حد یک انسان کامل می‌ستاید و عالی‌ترین مقام ممکن برای غیر معصوم را به وی نسبت می‌دهد [۱۱].

وی در خطاب به صدر الدین می‌گوید:

لسان الحقيقة، برهان الطريقة، قدوة السالکین الواجدين و مقتدی الواصلین المحققین، ملک الحکماء و العلماء فی الارضیین، ترجمان الرحمن، افضل و أكمل جهان

و می‌گوید:

مبینا لأحكام الشريعة و مشیراً إلى أسرار أهل الحقيقة، سالکاً سبل الخیرات، واصلأ إلى أقصى مقاصد أهل السعادات، نائباً فی العالم لنبیّه المصطفی و حبیبه المجتبی محمد خیر الخلیقة

و می‌گوید:

نَصَبَ فی زماننا هذا المولى المعظم الإمام الأعظم قطب الأولیاء و خلیقة الأنبیاء، الداعی إلى الحق، الهادی للخلق، صدر الملة و الدین مجد الإسلام و المسلمین محمد بن إسحاق

و در خلال نامه می‌گوید:

خادم الدعاء [خواجه] متیقن بأن المولى - دام ظلّه - لا یجد من نفسه القناعة بالدرجات المذكورة، بل ارتقى إلى درجة لا درجة فوقها.

یعنی وی را از کسانی می‌داند که خداوند وی را برای هدایت بندگان و خلافت از انبیا و اولیا منصوب نموده است و به نهایت درجه کمالات اهل سعادت رسیده است و درجه‌ای بالاتر از درجه‌ای که او بدان مشرف شده نیست.

آیا ممکن است کسی خلیفه محیی‌الدین عربی را تا این سر حد بستاید و به حقانیت طریقه اهل عرفان اعتقاد نداشته باشد. این تعبیر به خوبی نشان می‌دهد آنچه صاحب ریاض در وصف خواجه گفته که وی صوفی (= عارف در اصطلاح امروزه) بوده است، سخنی است حق و روشن می‌کند که اگر فرض کنیم وی رسماً قدم در وادی سیر و سلوک و عرفان ننهاد و اهل عرفان عملی نبوده باشد؛ ولی مسلماً به مبانی عرفانی و اهل عرفان کاملاً اعتقاد داشته است.

### نکته سوّم: اعتقاد خواجه به وحدت وجود

خواجه در این نامه‌ها از اعتقاد خود به وحدت وجود بی‌پرده سخن گفته است و در بیان اینکه انسان کامل نباید در مقابل خداوند خواستی داشته باشد بلکه راضی نیز نمی‌تواند باشد، می‌فرماید:

فإن الراضی يدّعی أنّ له وجوداً مقابلاً لوجود المرضی عنه، و له مجال تصرّف تركه باختياره؛ و ذلك دعوى الشركة فى الوجود و التصرّف، تعالى الله عن أن يكون له شريك أو معه متصرّف. فإن ارتقى من هذه الدرجات و وصل إلى مقام الفناء المحض و محو الأثر الذى هو منزل أهل الوحدة المطلقة ... لا يلتفت إلى الرضا و التسليم، بل ممّ هو أن يكون له ثبوت حتّى يمكن اتصافه بالكمال أو يكون له ذات حتّى يصير منعوتاً بنعوت الجلال. وهناك ينقطع السلوك و السالك و ينعدم الوصول و الواصل، فإن إلى الله المنتهى و إليه الرجعى. [المراسلات، ص ۹۱ و ۹۲]

(= کسی که از خدا راضی است ادعا می‌کند که در برابر خداوند (مرضی عنه) وجودی دارد و برای خود استقلال و مجال تصرف و فعلی می‌پندارد که می‌توانسته مستقلاً خلاف آنچه از او سر می‌زند را پیش بیاورد ولی با اختیار خود آن را ترک کرده و در مقام رضا و تسلیم ایستاده است و اینها همه ادعای شراکت با خداوند در وجود و تصرف است و خداوند منزّه است از آنکه کسی در کنار او شریک باشد یا تصرفی بنماید. اگر سالک از این مقام ترقی کند و به مقام فناء محض و محو اثر برسد که جایگاه اهل وحدت مطلقه است دیگر به رضا و تسلیم توجهی نمی‌نماید. مگر سالک چه وجود و ثبوتی دارد که بتواند متصف به کمال گردد و مگر وی ذاتی دارد که موصوف به صفات جلال گردد. در آنجا سلوک و سالک از بین می‌رود و وصول و واصل معدوم می‌شود که بازگشت و پایان کار خداوند است).

تأمل در این عبارات برای کسانی که می‌پندارند بزرگان شیعه با وحدت وجود مخالف بوده‌اند بسیار مغتنم است.

### نکته چهارم: تشیع محیی‌الدین و صدرالدین

این نامه‌ها ارزش بسیار زیادی نیز در شناخت محیی‌الدین عربی و صدرالدین قونوی دارد؛ زیرا:

۱. می‌دانیم که اطلاعات خواجه از محیی‌الدین و صدرالدین قونوی مبنی بر حدس صرف نبوده است و افراد متعددی در آن زمان به محضر هر دو بزرگ رسیده و عن حسّ گزارشاتی را به این بزرگان منتقل نموده‌اند و برخی نیز چون قطب‌الدین شیرازی شاگرد مشترک هر دو محسوب می‌شوند. در آغاز نامه‌های هر دو طرف نیز اشاره شده که با دیگری از طریق گزارشات و اخباری که می‌رسیده است از قدیم آشنا بوده‌اند.

۲. بزرگان فن تراجم را اعتقاد بر آن است که در باب بیان مذهب مدعی تشیع بر مدعی تسنن مقدم است؛ چون احتمال تقیه در شیعه ممکن است و تشیع امری است که بر هر کسی آشکار نمی‌شود ولی تقیه در اهل تسنن ممکن نیست؛ و بنا بر این اصل اگر درباره تشیع و تسنن کسی نزاع شد قول به تشیع مقدم می‌باشد [۱۲].

۳. به نظر جمعی از محققین اگر یکی از عالمان شیعی برای کسی به طول عمر دعا نمود دلیل بر تشیع وی می‌باشد بلکه برخی آن را از براهین قاطعه بر تشیع شمرده‌اند. [۱۳] گرچه این مبنا به گمان نگارنده محل تأمل است ولی در عبارات گذشته دیدیم که خواجه در دعای برای صدرالدین فرمود:

أدام الله ظله و حرس و بَلَهُ و طَلَّهُ

و در خلال کتاب نیز از تعبیر ادام‌الله‌ایامه درباره وی استفاده می‌نماید [المراسلات، ص ۹۶ و ۱۲۲]. و بنا بر مبانی مشهور این عبارت دلیلی قاطع بر تشیع شیخ صدرالدین و به تبع جناب محیی‌الدین خواهد بود.

بلکه اگر از این مبنا نیز بگذریم خواجه در این عبارات فضائلی را برای شیخ صدرالدین بیان نموده که جز برای خواص از شیعه قابل تحقق نیست؛ کما لایخفی علی المحققین.

### نکته پنجم: بررسی سخن برخی از مخالفان عرفان

یکی از مخالفان عرفان درباره این تعابیر خواجه نوشته است:

«البته این از کمالات مرحوم خواجه قدس الله سره است که در زمانی که دشمنان او را با لقب کلب نام می‌برند ایشان با کمال متانت و وقار و ادب از ایشان با این تعبیرات یاد می‌فرماید اما اگر شما این تعبیرات را نشانه تأیید عقاید مخاطبان وی بدانید لا بد باید او را سنی ناصبی هم بدانید زیرا قونوی و امثال او مانند دیگر بنیان گزاران عرفان و تصوف سنی و ناصبی هم بودند! مرحوم سید شرف‌الدین در کتاب المراجعات با مخاطب خود شیخ سلیم بشری که عالم سنی است بسیار محترمانه و با القابی بی نظیر چندان برابر آن چه که در کلام خواجه نسبت به مخاطبان منحرف وی آمده است یاد کرده است لابد شما از این تعبیرات استفاده می‌کنید که سید شرف‌الدین هم سنی بوده اند!» [سمات، ش ۵، مقاله پاسخی به اتهام صوفی‌گری علیه علمای شیعه].

از مباحث گذشته روشن می‌شود این کلام کاملاً غیر علمی است؛ زیرا

اولاً نویسنده پیشاپیش فرض نموده که صدرالدین قونوی سنی و بلکه - نعوذ بالله - ناصبی بوده‌اند و این افتراء است که وی باید در مواقف آخرت پاسخگوی آن باشد. روش صحیح بحث این است که انسان از کلام خواجه به تشیع وی پی ببرد، نه آنکه از نزد خود به او تهمت ناصبی بودن زده و از استدلال فرار کند.

ثانیاً کلمات خواجه محض تعارف نیست؛ آیا ممکن است وی با آن جایگاه اجتماعی چنین تعبیری را درباره یک سنی تا چه رسد به ناصبی به کار برد؟ بزرگان فن تراجم از یک دعای ساده در یک اجازه روایت استفاده قطعی می‌کنند که شخص شیعه بوده است و مخالفین عرفان که همواره به دنبال اثبات عقائد از پیش تعیین شده می‌باشند همه تعبیر بلند خواجه را حمل بر بزرگواری خواجه می‌کنند!!

ثالثاً در کجای کتاب المراجعات مرحوم سید شرف الدین تعبیری چون لسان الحقیقة، برهان الطريقة، قدوة السالکین الواجدین و مقتدی الواصلین المحققین مبیناً لأحكام الشریعة و مشیراً إلى أسرار أهل الحقیقة، سالکاً سبل الخیرات، واصلماً إلى أقصى مقاصد أهل السعادات، نائباً فی العالم لنبیّه المصطفی و حبیبه المجتبی محمد خیر الخلیقة و امثال آن را آورده‌اند؟ آری تعارفات متداول امری است و عبارات خواجه در این نامه‌ها امری دگر که هیچ انسان منصفی نمی‌تواند از کنار آن به راحتی عبور کند.

به هر حال در عارف مسلک بودن خواجه وحدت وجودی بودن وی از جهت تاریخی هیچ جای تأمل نیست.

## آغاز و انجام

یکی دیگر از کتاب‌های بسیار مفید مرحوم خواجه کتاب آغاز و انجام وی است. او در سبب تألیف این کتاب می‌فرماید:

«دوستی از عزیزان از محرر این «تذکره» التماس کرد که نبذی از آنچه سالکان راه آخرت مشاهده کرده‌اند از انجام کار آفرینش شبیه بآنچه در «کتاب» مسطور است و بر زبان انبیاء و اولیاء علیهم السلام مذکور از احوال قیامت و بهشت و دوزخ و غیر آن ثبت کند بر آن وجه که اهل بینش مشاهده می‌کنند. هر چند این التماس متعذر بود بحکم آنکه نه هر چه هست نصیب هر کسی است، و نه هر نصیب کسی بتواند دیدن، و نه هر چه بیند بتواند دانستن، و نه هر چه بداند بتواند گفتن، و نه هر چه گوید بتواند نبشت. چه اگر دیدن بعین بود دانستن باثر تواند بود، و اگر دانستن بتصور بود گفتن باخبر تواند بود، و اگر گفتن بتصریح بود نبشتن بتعریض و تلویح تواند بود» [آغاز و انجام، ص ۲۰۱].

از این کلام اجمالاً می‌توان فهمید که خواجه اولاً مشاهدات سالکان را قبول داشته و آن را مطابق با آنچه بر زبان انبیا و اولیا علیهم السلام جاری شده می‌داند و به آن معتقد است و ثانیاً خودش نیز گویا اهل مشاهده و مکاشفه بوده است.

گذشته از محتوای کلی کتاب که بر مذاق عارفان نوشته شده است این جمله صریح در وحدت وجود نیز در آغاز کتاب بسیار چشم‌نواز است:

«سپاس آفریدگاری را که آغاز همه از اوست و انجام همه بدوست، بلکه خود همه اوست. و درود بر پیغمبران که راه نمایان خلق‌اند با آغاز و انجام، خصوصاً بر محمد النبی صلی الله علیه و آله.» [آغاز و انجام، ص ۲۰۱]

خواندن این کتاب برای آشنائی با معاد قرآنی که مکاشفات نیز آن را تأیید می‌کند بسیار مفید است.

### فرمایش علامه حسن‌زاده آملی مدظله در شرح خطبه

علامه حسن‌زاده درباره این خطبه زیبا در اول این کتاب می‌فرماید:

«این کلام کامل، اشارت به توحید از دیدگاه کامل اولیاء الله است که به تعبیر بعضی از مشایخ ما- رضوان الله تعالی علیه- توحید اسلامی است. إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ. و چون خداوند سبحان منزله از آغاز و انجام داشتن است یعنی ازلی و ابدی است آغاز و انجام ما سواه است زیرا آن که را آغاز و انجام است، صمد مطلق و کمال و حسن مطلق و واجب الوجود علی الاطلاق نیست تا آغاز همه از او یعنی مبدأ کل، و انجام همه یعنی غایت قصوی همه باشد لذا در خطبه گفته‌ایم چون بی‌آغاز و انجام است آغاز و انجام است. و بدان که وجود صمدی را تعبیر به وجود مطلق می‌کنند و می‌گویند: الموجود المطلق لا مبدأ له، و بهمین و زان، لا منتهی له که بی‌آغاز و انجام است بلکه هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْأَخِرُّ که آغاز و انجام همه است.

نگارنده نخستین بار از این عبارت عطر آگین، عشق آغاز و انجام را در دل گرفته است، و در پی تحصیل آن بر آمده است، و آن را از متأله سبزواری در تعلیقه‌اش بر اسفار تلقی کرده است و سپس از عارف بزرگ سید حیدر آملی در جامع الأسرار (ص ۴۹۳).

صدر المتألهین در ذیل نقاوه عرشیه از فصل بیست و دوم آخر منهج دوم از فن اعلی یعنی علم الهی و ما فوق الطبیعة فرماید:

«ان الوجود لو لم یکن، لم یکن شیء لا فی العقل و لا فی الخارج بل هو عینها و هو الذی یتجلی فی مراتبه و یظهر بصورها و حقائقها فی العلم و العین» ۱ متأله یاد شده فرماید:

«فما قاله قدس سره هنا مثل ما وقع فی خطبة رسالة فارسیة مسماة بأغاز و انجام للمحقق الطوسی و الحکیم القدوسی- قدس الله روحه و کثر فتوحه و هو هذا: سپاس خدایی را که آغاز کائنات از اوست و انجام همه با اوست بلکه همه خود اوست».

چنانکه گفته‌ایم این خطبه شیرین و دلنشین موجب شده است که راقم در فکر تحصیل آغاز و انجام افتاده است تا در ذو القعدة ۱۳۸۹ هـ. ق نسخه‌ای از آن چاپی به حروف سربی، رسید از دست محبوبی بدستم. با شوق و ذوق تمام به استنساخ آن همت گماشتم که در هشتم ذو الحجه همان سال مطابق ۲۶ / ۱۱ / ۱۳۴۸ هـ. ش به انجام رسید ولی از عبارت منقول حاجی اثری نیافته است. لذا به تردید افتاده است که شاید این رساله آغاز و انجام خواجه نباشد، و یا اگر هست ناقص است چه بر ظهر آن مرقوم بود: «آغاز و انجام خواجه نصیر الدین محمد طوسی علیه الرحمة».

تا پس از چند ماه مجموعه‌ای به چاپ سنگی، حافل رسائی چند از جبر و اختیار خواجه، و آغاز و انجام وی، و جام جهان‌نمای، و لوائح جامی، و دو غزل از عارف بزرگ آقا محمد رضای قمش‌های از مکتبه‌ای ابتیاع کرده است که گمشده خود را یافته است:

پس از عرض و مقابله‌نسختین با هم معلوم شده است که تمام دیباچه آغاز و انجام را که از آغاز آن تا فصل نخستین آنست، در آن مطبوع نامطبوع سربی، اسقاط کرده‌اند. و سبب آن همین خطبه‌غراء شده است که مثل جناب خواجه نصیر الدین طوسی مفاد کریمه هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْأَخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ را بدان عبارت وجیز و عزیز پارسی بقلم آورده است که:

گر مطرب حریفان این پارسی بخواند  
در رقص و حالت آرد پیران پارسا را

از این گونه اسقاط و تحریف در بسیاری از کتب و رسائل حتی در جوامع روایی و روایات روا داشته‌اند که وجه آن بر اهل بصیرت روشن است؛ بلکه از آغاز خواستند با قرآن نیز این چنین کنند. «[آغاز و انجام، ص ۹۸ و ۹۹] مرحوم شیخ آقابزرگ طهرانی نیز از نسخه‌ای خطی مربوط به آغاز قرن دهم گزارش می‌نماید که همین خطبه‌غراء در آغاز آن هست. [الذریعة إلى تصانیف الشيعة، ج ۱، ص ۳۶]

باری از مجموع مطالب گذشته می‌توان کاملاً یقین نمود که خواجه معتقد به عرفان و وحدت وجود و عرفانی بالله بوده است و لذا به برکت وی معارف الهی در شیعه رواج یافت.

### ارتباط خواجه با عطار نیشابوری

ارتباط خواجه نصیر الدین طوسی و عطار نیشابوری

در منابع گزارش‌هایی نیز از ارتباط مرحوم خواجه نصیر الدین و شاگردی ایشان در نزد عطار نیشابوری به چشم می‌خورد که حائز اهمیت است.

ابن فوطی در شرح حال عطار گوید:

«فرید الدین سعید بن یوسف بن علی النیسابوری يعرف بالعطار العارف. كان من محاسن الزمان قولاً و فعلاً و معرفة و اصلاً و عملاً. رآه مولانا نصیر الدین ابو جعفر محمد بن محمد بن الحسن الطوسی بنیسابور و قال: كان شیخاً مفوّهاً حسن الاستنباط و المعرفة لكلام المشايخ و العارفين و الأئمة السالكين و له دیوان كبير و له كتاب منطق الطير من نظمه المثنوی. و استشهد علی يد التتار بنیسابور. قال سمعت انّ ذا النون المصری كان يقول: الصوفیة آثروا الله علی كلّ شیء فآثروهم علی كلّ شیء.»

«فرید الدین سعید بن یوسف بن علی نیشابوری معروف به عطار عارف. وی در گفتار و کردار و معرفت و در اصل و نیز در علم و عمل آرایش زمانه بود.

سرور ما نصیر الدین ابو جعفر محمد بن محمد بن حسن طوسی در نیشابور او را دیده بود. فرمود که عطار پیری مفاوه (خوش سخن) بود و استنباط و معرفتی نیک نسبت به کلام مشایخ و عارفان و ائمه سالکان داشت. او راست دیوانی بزرگ و کتاب منطق الطیر که به نظم مثنوی آن را سروده است. عطار بر دست تتران در نیشابور شهید شد. گفت: شنیدم که ذو النون مصری می‌گفته است: صوفیان خدای را بر همه چیزی بگزیده‌اند و خدای ایشان را بر همه بگزیده است. [منطق الطیر، تصحیح شفیعی کدکنی، ص ۵۹، به نقل از تلخیص مجمع الآداب، ج ۳، ص ۲۴۵].

و نیز در سفینه تبریز که در حدود سال ۷۲۳ هجری قمری تالیف شده است، گوید:

«حکایت: خواجه عطار در آن زمان کی شیفته شده بود و کرامات می‌گفت، بعضی می‌گویند هر روز و بعضی می‌گویند هر هفته‌ای سه روز، در نیشابور کهن در مسجد منیعی، کی جامع آنجا بود، برفتی و کلمات توحید گفتی.

روزی به کلمات توحید مشغول بود. خواجه نصیر الدین، طاب ثراه، در زمان جوانی، پس ستونی حاضر بود. خواجه عطار می‌گفت کی ممکنات را وجود نیست بل کی موجودات به وجود حق است. شخصی برخاست و گفت: پس این سر و ریش چیست؟ خواجه عطار گفت: این نقش دومین چشم احوال است. خواجه نصیر الدین چو[ن] این بشنید رفتی در دل او ظاهر گشت.

برخاست و بر دست خواجه عطار بوسه داد و به جماعت گفت: «دست او را بوسه دهید کی به جایی رسید.» خواجه نصیر الدین از آن محفل بیرون آمد.

این رباعی بگفت:

موجود بحق واحد اول باشد

باقی همه موهوم و مخیل باشد

هر چیز جزو کی آید اندر نظرت

نقش دومین چشم احوال باشد

و گفت: من این عبارت کی «نقش دومین چشم احوال باشد» شنیده بودم. و خواجه نصیر الدین همیشه معتقد شعر عطار بودی. و گویند: در آن هنگام کی خواجه نصیر الدین در مجمع عطار حاضر بود اشارات یادداشت و اقلدیس حل کرده بود و در اواخر چهارصد رباعی عطار به خط خود نوشته بود» (منطق الطیر، ص ۶۰ و ۶۱)



## کشف‌المراد

در اینجا گاه سؤال می‌شود که اگر خواجه واقعاً به اصول عرفان معتقد و پایبند است چرا در کتاب مهم خود کشف‌المراد هیچ اثری از این مطالب بلند عرفانی نیاورده است، با اینکه خواجه در آغاز آن می‌فرماید:

«إني مجيب إلى ما سئلت من تحرير مسائل الكلام و ترتيبها على أبلغ نظام مشيراً إلى غرر فوائد الاعتقاد و نكت مسائل الاجتهاد مما قادمي الدليل إليه و قوي اعتقادي عليه و سميته بتجريد الاعتقاد» [کشف المراد، ص ۲۰]

(= من در این کتاب خواهش کسانی را که از من خواستند مسائل علم کلام را تحریر نموده و به بهترین وجه مرتب و منظم سازم اجابت نموده و مهمترین مطالب مفید اعتقادی و نکات مسائل اجتهادی که دلیل مرا به آن رهنمون گشته و اعتقادی محکم به آن دارم اشاره می‌نمایم و نام این کتاب را تجرید الاعتقاد گذاردم.)

همانطور که از عبارت پیداست مطالب کشف‌المراد مطالبی است که خواجه تصریح کرده بدان معتقد است در حالیکه اثری از مباحث عرفانی و وحدت‌وجود در آن نیست.

پاسخ آنست که کشف‌المراد اعتقاداتی است که خواجه با استدلال به آن رسیده است و مطابق شأن علم کلام می‌باشد «مما قادمي الدليل إليه»؛ نه همه اعتقادات خواجه. و هیچ منافاتی ندارد که خواجه به وحدت وجود و اصول عرفان از طریق نقل و شهود معتقد باشد ولی دلیل عقلی بر آن نیافته باشد چنانکه می‌دانیم در آن روزگار به طور معمول هیچ کس از عرفا مدعی دلیل عقلی بر وحدت وجود نبوده و همه این مسائل را محصول نقل و شهود می‌دانستند و لذا خواجه در اول آغاز و انجام مفاد آن را مطابق نقل و شهود شمرده و فرمود:

«دوستی از عزیزان از محرر این «تذکره» التماس کرد که نبذی از آنچه سالکان راه آخرت مشاهده کرده‌اند از انجام کار آفرینش شبیه بآنچه در «کتاب» مسطور است و بر زبان انبیاء و اولیاء علیهم السلام مذکور از احوال قیامت و بهشت و دوزخ و غیر آن ثبت کند بر آن وجه که اهل بینش مشاهده می‌کنند.»

و نیز در مقدمه اوصاف الأشراف نیز اشاره کرد که این مسائل محصول کشف است. پس نبودن این دست مباحث در کشف‌المراد دلیلی بر اعتقاد نداشتن خواجه به این مباحث نخواهد بود.